

## روندی که آغاز نشده به پایان رسید!

سمیر امین ، برگردان : مهرنوش کیان

از : نشریه انگلیسی زبان هفتگی « ال اهرام »

خطابیه « سمیر امین » به ائتلاف سازمان های غیردولتی ( ان. گ. او ) در ارتباط با ابتکار عمل آن ها در تشکیل دادگاه بین المللی برای رسیدگی به جنایات « آریل شارون »

امپریالیسم آمریکا ، دفاع از اسرائیل را برعهده گرفته است. جنگ ۱۹۶۷ در دو سال قبل از آن یعنی ۱۹۶۵ در واشنگتن ، برای از میان بردن « ناصریسم » ، طراحی شده بود.

اسرائیل نه تنها مداوما قطع نامه های سازمان ملل مبنی بر خروج از مناطق اشغالی را نادیده گرفته بلکه به طور سیستماتیک با جایگزین ساختن مهاجرین جدید در مناطق اشغالی ، سیاست تجاوزکارانه خود را دنبال نموده است و هیچ گونه عکس العملی علیه چنین سیاست توسعه طلبانه ای اعمال نشده است. هیچ کدام از دولت های غربی ، حمایت های مالی خود را از این دولت کاهش نداده اند در حالی که بدون این حمایت ها ، اسرائیل چند هفته نیز نمی تواند دوام بیاورد. با این همه مبارزات آزادی بخش مردم فلسطین و نماینده رسمی آن ، « سازمان آزادی بخش فلسطین » ، سازش های بسیاری برای رسیدن به راه حلی صلح طلبانه انجام داده و در این راستا موجودیت اسرائیل را به رسمیت شناخته است. فلسطینی ها پذیرفته اند که بخش بزرگی از سرزمین شان در اختیار دولت اسرائیل قرار داشته باشد. در توافق نامه های امضا شده ، طرفین موافقت کرده اند که اسرائیلی ها در یک برنامه زمان بندی شده از مناطق تحت اشغال خارج گردند ولی هیچ کدام از پنج دولت اسرائیلی از سال ۱۹۹۳ تا به امروز موافقت نامه « اسلو » را نپذیرفته اند.

گفته می شود که نخست وزیر وقت اسرائیل « باراک » در « کمپ دیوید » پیشنهاد سخاوتمندانه ای را به فلسطینی ها داده بود. اما چنین تمایلی فرسنگ ها با واقعیت فاصله دارد. پیشنهاد « باراک » ، در واقع تقسیم فلسطین به چهار منطقه کوچک و بی ارتباط به هم که با شهرک های یهودی نشین از هم منفصل شده باشند ، استقرار ارتش اسرائیل در طول رود « اردن » و جداسازی شرق اورشلیم بود. این پیشنهاد نسبت به توافق نامه

کشورهای آفریقایی و آسیایی در سازمان ملل عضویت داشتند ولی اکثریت آن ها بر علیه تقسیم فلسطین رای دادند.

در آن زمان موضع اعراب نسبت به تقسیم فلسطین کاملا درست بود چرا که در همان دوره فلسطینیان دوراندیشی بودند که برای بوجود آمدن دولت فلسطین که در آن مهاجرین جدید و تمامی خلق های ساکن در آن از حقوق دموکراتیک برخوردار باشند ، تلاش می کردند. اما این که اساسا مخالفت با تقسیم فلسطین ، از نظر تاکتیکی انتخابی درست بود یا نه هنوز مورد بحث است. چرا که این سیاست به مهاجرین خارجی کمک کرد تا جنگ تهاجمی و توسعه طلبانه خود را به مثابه اقدامی دفاعی قلمداد کنند.

اسرائیل ، برای ورود به سازمان ملل ، می بایستی مانند همه کشورهای دیگر ، مرزهای شناخته شده بین المللی را به رسمیت می شناخت و به همین دلیل هم عضویت اسرائیل مشروط به رسمیت شناختن مرزها از سوی دولت اسرائیل بود. این امر هیچ گاه به تحقق نپیوست. قاعدتا از نظر قانونی اسرائیل می بایست از این جامعه بین الملل اخراج می گردید ، اما نه تنها اخراج نشد بلکه سازمان ملل اجازه داد که تاریخ را هم وارونه جلوه دهد.

این اسرائیل است که قانونیت قطعنامه های سازمان ملل را به رسمیت نمی شناسد و تنها کشوری است که اجازه چنین کاری به آن داده شده است. اسرائیل بیش از پنجاه سال است که قطع نامه های سازمان ملل را نادیده گرفته اما تا کنون هیچ نوع مجازاتی از جمله تحریم ، بمباران و حتی تهدید در مورد آن اجرا نشده است. در صورتی که شاهدیم چه اقدامات تلافی جویانه ای با دلایلی بسیار کمتر در مورد کشورهای دیگر انجام پذیرفته ولی اسرائیل همیشه زیر چتر حمایتی سازمان ملل قرار داشته است.

اسرائیل ، دولتی استثنایی است. هیچ دولت دیگری در جهان با شرایط مشابه ای تا به امروز تشکیل نشده است و هیچ دولت دیگری نیز وجود ندارد که هم زمان با عضو بودن در جامعه جهانی ، تمام قوانین مصوبه بین المللی را این چنین زیر پا بگذارد.

اسرائیل ، دولت دست نشانده قدرت های بزرگ امپریالیستی غرب و به ویژه بریتانیا و آمریکا می باشد. صهیونیسم ، به مثابه ابزاری برای کنترل منطقه مهم و استراتژیک خاورمیانه از سوی امپریالیست ها مورد استفاده قرار می گیرد. چرا که این منطقه در درجه اول به عنوان راهی به سوی اقیانوس هند ، مرزهای شوروی سابق و آسیای میانه امروز ، چین ، هند و نفت موجود در منطقه باید تحت کنترل دائمی امپریالیست ها قرار گیرد. در این طرح ، فلسطین جایگاه ویژه ای را به خود اختصاص می دهد ، چرا که مصر را از دولت های عرب آسیایی جدا کرده و امکان مناسب تری را برای کنترل کانال سوئز فراهم می آورد.

با توجه به دلایل بالا ، انگلستان در جنگ جهانی اول ، سیمایی قانونی در بیانیه « بالفور » در سال ۱۹۱۷ بدان بخشید. این بیانیه از هیچ مشروعیتی برخوردار نیست چرا که قدرت های استعماری هیچ نوع مشروعیت قانونی و اخلاقی برای به رسمیت شناختن حقوق مردم ساکن در این منطقه را که تحت انقیاد دولت های استعماری قرار داشت قائل نشدند.

مقامات انگلیسی از بوجود آمدن دولتی یهودی در فلسطین تحت اشغال خود در آن مقطع تاریخی حمایت کرده و از هر وسیله و امکانی ، چه سیاسی و چه نظامی برای نابودی جنبش آزادی بخش مردم فلسطین استفاده نمودند.

اسرائیل به عنوان دولتی مستقل در ماه مه ۱۹۴۸ از سوی سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شد. در زمان به رسمیت شناخته شدن اسرائیل ، با وجود آن که تعداد بسیار اندکی از

استعماری را در ارتباط با اسکان مهاجرین خارجی در فلسطین را محکوم ساختند.

به دو دلیل چنین موردی در اروپا امکان پذیر نیست. کشورهای قدرت مند سرمایه داری جهانی (گ ۷) و مثلث اروپا، ژاپن، کانادا - امریکا، نظر مشترک امپریالیستی نسبت به مردم جنوب دارند. این تعریف را چه دولت های چپ اروپایی و چه دولت های راست که با انتخابات سرکار آمده اند دنبال می کنند. هر دوی این دولت ها آن چه را که نیاز جهانی شدن نئولیبرالیستی است برآورده می سازند (یعنی دفاع از منافع سرمایه بین المللی مسلط) همه آن ها استراتژی دفاع از منافع خود یعنی کنترل خاورمیانه و رهبری آمریکا را قبول دارند و به همین دلیل اسرائیل را به چشم متحدی برای خود می نگرند. این نقطه نظر، در سیاست کشورهای «گ. ۷» نسبت به فلسطینیان، وزنه بسیار مهم تری از آن چه که به اصطلاح «لابی یهودیان» خوانده می شود می باشد.

اگر این کشورها نظر دیگری نسبت به روابطشان با کشورهای جنوب داشتند یک شبه تمام حمایت آن ها از دولت اسرائیل به پایان می رسید حتی اگر «لابی یهودیان» نیز هم چنان مثل امروز عمل می کرد.

دلیل دوم که نوعی سردرگمی در موضع اروپاییان نسبت به فلسطینیان است ریشه در تاریخ اروپا دارد. ضدیهودیت که منجر به جنایات نازی ها شد پدیده ای اروپایی است و صهیونیسم در عکس العمل نسبت به این جنایات بود که بوجود آمد. این که آیا این دلیل (که حداقل بیشتر قابل درک است) بهترین پاسخ به چالش امروز است جای بحث دارد. اما آن چه مسلم است این است که مسئولیت کامل این تراژدی تاریخی را مردم اروپا باید به عهده بگیرند. اگر قرار بود برای یافتن راه حلی برای این مشکل، دولتی یهودی به وجود می آمد می بایست جایی در اروپا چنین دولتی را بوجود می آوردند. مردم فلسطین مسئول جنایات ضدیهودی اروپاییان نبودند اما برای اروپاییان بسیار طبیعی بود که اشتباهات و مشکلات خود را به خرج دیگران حل کنند و علاوه بر آن از صهیونیسم به عنوان وسیله ای به نفع نقشه های امپریالیستی خود استفاده نمایند. دموکرات های اروپایی و آمریکایی باید دریابند که این، نقطه نظر درست و قابل قبولی نیست.

بقیه در صفحه ۳۰

نادیده می گیرد و می خواهد مقامات فلسطینی را تبدیل به سرکوب گران مردم فلسطین نماید، پس اسرائیل دولتی «آپارتاید» و نژادپرست است. این واقعیت که در شرایطی خاص، اکثریت جمعیت این کشور از چنین سیستمی دفاع می کنند الزام نمی تواند به آن مشروعیت بخشد. بسیاری از سیستم های جنایت کار هم قبلا مورد حمایت اکثریت مردمشان قرار داشته اند.

تنها مسئله واقعی امروز، تضمین خروج اسرائیل از فلسطین اشغالی و شناسایی حق بازگشت فلسطینیان اخراج شده به سرزمین خود می باشد. اما خط مشی «بوش - شارون» با سواستفاده از مفاهیم «خشونت» و «تروریسم»، بسیار متفاوت است. سؤال این جاست که خشونت و تروریسم بر علیه چه چیزی؟

اشغال فلسطین، سیاست های روزانه اسرائیل در سرکوب، همگی بر اساس خشونت و ترور قرار دارند. پس خشونت فلسطینی ها در پاسخ به این خط مشی بوده و به همین دلیل نیز کاملا قانونی است.

مقاومت در برابر ستم، حق ابتدایی همه ملت هاست. اگر ارتش اشغال گراسرائیل در خارج از مرزهای خود عمل می کند، چرا فلسطینیان حق ندارند در داخل اسرائیل دست به عملیات مسلحانه بزنند. ممکن است برخی از اشکال عملیات انتقام حویانه فلسطینی ها را مورد بحث قرار داد اما به هیچ وجه نمی توان خشونت اعمال شده از سوی مظلوم را با خشونت ظالم در یک کفه قرار داد. درخواست پایان دادن به خشونت از هر دو طرف بدون این که ارتش اسرائیل مناطق اشغالی را تخلیه کند در عمل درکنار استراتژی «بوش - شارون» قرار گرفتن است.

ملت های آسیایی - آفریقایی، از اتفاقاتی که در اسرائیل می گذرد طبیعتا آگاهند. استعمار، اشغال گران سفیدپوست، نژادپرستی، آپارتاید (جای تعجب نیست که اسرائیل روابط بسیار نزدیکی با دولت آپارتاید آفریقای جنوبی داشت)، بخشی از تاریخ مشترک این خلق هاست. به همین دلیل هم هست که احساس مشترکی میان این ملت ها در دفاع از حقوق فلسطینی ها وجود دارد. ۷۷ کشور جهان سومی با محکوم ساختن صهیونیسم به عنوان نژادپرستی در مجمع عمومی سازمان ملل به درستی ایدئولوژی رسمی دولت های

«اسلو»، گامی به عقب بود و هم چنان غیر قابل قبول می باشد.

«آریل شارون»، جنایت کاری است که نقش او در کشتار فلسطینی ها در «صبرا» و «شتیلا» مدت هاست که به اثبات رسیده است و بر اساس قوانین جامعه بین الملل باید دستگیر و در دادگاهی بین المللی محاکمه گردد. اما «آریل شارون» با «جورج بوش» در همه زمینه ها اتفاق نظر دارد و بنابراین بعد از به هم ریختگی اوضاع جهانی پس از یازدهم سپتامبر، روند صلح را قطع و تمام توافق نامه های انجام شده در «مادرید» و «اسلو» را با اشغال مجدد مناطق نیمه مستقل فلسطینی، تحت عنوان «جنگ علیه تروریسم» زیر پا گذاشته و کشتارهای «جنین»، «رام اله»، «بیت المقدس» و مناطق دیگر را با هدف صهیونیستی «راه حل نهایی» (یعنی پاک سازی فلسطین از فلسطینی ها) رهبری کرده است.

«شارون»، هیچ پیشنهاد جدیدی ارائه نکرده است. همان طور که گفتیم، حتی روند صلح پایه گذاری شده توسط «باراک» را متوقف ساخته است. اسرائیل همواره با سیاست های توسعه طلبانه و زیرپا گذاردن حقوق فلسطینی ها و تصاحب زمین ها از مالکین اصلی آن به هستی خود ادامه داده است. پاکسازی قومی، همواره در بطن سیاست های روزانه اسرائیل قرار داشته و همگی دولت های اسرائیلی، چه چپ و چه راست، این سیاست را ادامه داده اند. سیاست پاک سازی قومی با کشتار «دیرپاسین» (۱۹۴۸)، «تانتورا» و دیگر جاها آغاز و با اخراج صدها هزار فلسطینی از سرزمین خود ادامه یافت. اسرائیل، امروز نیز اجازه بازگشت فلسطینی ها را علی رغم قوانین بین المللی به رسمیت نمی شناسد.

این رویدادها کمتر از سه سال بعد از اتمام جنگ جهانی دوم که در طی آن یهودیان اروپایی، قربانیان بربریت نازی ها شدند رخ داد. یکی از نتایجی که از مشاهده این رویدادهای دردناک گرفته می شود این است که هیچ تضمینی وجود ندارد که «قربانیان امروز»، «قصابان آینده» نباشند.

از «دیرپاسین» تا «جنین» امروز، کشتار هم چنان ادامه یافته است.

گفته می شود که اسرائیل، دولتی دموکراتیک است. اما مفهوم این دموکراسی چیست؟ اگر این کشور بر اساس «آپارتاید» حکومت می کند و حقوق شهروندان عرب اسرائیلی را